

ویرایش و نقد ترجمه

در شماره گذشته، در مقدمه بخش ویرایش و نقد ترجمه، در پاسخی عام خطاب به علاقه‌مندان ترجمه شعر که تجربه‌های خود را برای ما می‌فرستند، نکاتی را بیان داشتیم. ترجمه شعر بیش از ترجمه هر متن دیگر به ذوق مترجم بستگی دارد و شعر را - به‌خصوص در ایران - به روش‌های گوناگون ترجمه می‌کنند. امروزه در غرب شعر عموماً به روشی «غیر شخصی» ترجمه می‌شود. مترجم که همه زیبایی ترجمه به قدرت درک و ذوق او بستگی دارد در ترجمه «احساس نمی‌شود». او به شعر وفادار است؛ نه کلمه‌ای را حذف می‌کند، نه کلمه‌ای به شعر می‌افزاید. ایجاز را رعایت می‌کند، بی‌آنکه شعر مبهم جلوه کند. او به دلیل موانع زبانی نمی‌تواند به عناصر زبانی شعر وفادار بماند و آنها را با همان نقش موسیقایی و معنایی که دارند به زبان مقصد منتقل کند، هر چند که نهایت سعی خود را بکار می‌برد. پس تلاش خود را صرف ترجمه هر چه رساتر و موجزتر اندیشه شعر می‌کند.

ترجمه شعر «شیکاگو» که در زیر از نظر تان می‌گذرد نمونه ترجمه شعر است که بنا بر اصول کلی فوق صورت گرفته است. البته چون «شیکاگو» شعری است سپید که در آن عنصر اندیشه غالب است، بدیهی است برگردان آن در مقایسه با اشعار کلاسیک یا اشعاری که نوعی نظم دارند ساده‌تر است. از ویژگی‌های مهم شعر «شیکاگو»، «ایجاز» و «تصاویر» آن است که مترجمان کوشیده‌اند آنها را حفظ کنند. ترجمه این شعر را بی‌آنکه بخواهیم آن را ارزیابی بکنیم، صرفاً به عنوان ترجمه‌ای که در آن رعایت اصول کلی ترجمه شعر شده است مثال می‌آوریم.

Chicago

CARL SANDBURG

Hog Butcher for the World,
Tool Maker, Stacker of Wheat,
Player with Railroads and the Nation's Freight Handler;
Stormy, husky, brawling,
City of the Big Shoulders:

They tell me you are wicked and I believe them, for I have seen your painted women
 under the gas lamps luring the farm boys.
 And they tell me you are crooked and I answer: Yes, it is true I have seen the gunman
 kill and go free to kill again.
 And they tell me you are brutal and my reply is: On the faces of women and children
 I have seen the marks of wanton hunger.
 And having answered so I turn once more to those who sneer at this my city, and
 I give them back the sneer and say to them:
 Come and show me another city with lifted head singing so proud to be alive and
 coarse and strong and cunning.
 Flinging magnetic curses amid the toil of piling job on job, here is a tall bold slugger
 set vivid against the little soft cities;
 Fierce as a dog with tongue lapping for action, cunning as a savage pitted against the
 wilderness,
 Bareheaded,
 Shoveling,
 Wrecking,
 Planning,
 Building, breaking, rebuilding,
 Under the smoke, dust all over his mouth, laughing with white teeth,
 Under the terrible burden of destiny laughing as a young man laughs,
 Laughing even as an ignorant fighter laughs who has never lost a battle,
 Bragging and laughing that under his wrist is the pulse, and under his ribs the heart
 of the people,
 Laughing!
 Laughing the stormy, husky, brawling laughter of Youth, half-naked, sweating, proud
 to be Hog Butcher, Tool Maker, Stacker of Wheat, Player with Railroads
 and Freight Handler to the Nation.

شیکاگو

ترجمه م. آزاد / احمد کریمی حکاک

سلاخ خوک دنیا

ایزار ساز، انباردار گندم

بندباز شبکه خط آهن و کارگزار حمل و نقل میهن

توفنده، خشن، پرهیا هو

شهر چارشانه:

می گویند تو شرّی و من باور می کنم، چرا که دیده ام

زن های بزک کرده ات راه، گرم بلند کردن بچه دهاتی ها.

می گویند تو کلکی و من می گویم: بله، درست است، من دیده ام

هفت تیرکش ها را که آدم می کشند و راست راست راه می روند تا باز آدم بکشند.

می‌گویند تو درنده خوبی و حرف من اینست: من بر چهره‌های زنان و کودکان دیده‌ام نشانه‌های گرسنگی
کریه را.

و جوابشان را که دادم، برمی‌گردم و باز به آنها که به شهر من پوزخند می‌زنند رو می‌کنم و پوزخندی
تحویلشان می‌دهم و بهشان می‌گویم:

بیایید و یک شهر دیگر به من نشان بدهید، شهری که چنین سرفراز آواز می‌خواند و این چنین غره است به
زنده بودن، خشونت، نیرومندی و زیرکی.

این که می‌بیند در گرما گرم رنج کار و کار، فحش‌های آبدار نثار می‌کند.

قلدر دِ بلاق گستاخی است که در میان شهرک‌های بی‌نور خوش می‌درخشد.

درنده، مثل سگی که له له زنان خیز برمی‌دارد، حيله‌ساز

مثل بربری که با بیابان درگیر است،

برهنه سر،

بیل می‌زند

ویران می‌کند

طرح در می‌اندازد

می‌سازد، فرومی‌ریزد، و باز می‌سازد.

غرقه در دود، با دهانی خاک آلود، قاه قاه می‌خندد،

دندان‌های سفیدش نمایان.

در زیر بار مهیب سرنوشت چنان قهقهه می‌زند

که مردی جوان.

و قهقهه‌اش به قهقهه پهلوانی کله شق می‌ماند که هرگز

پشتش به خاک نرسیده.

رَجَز می‌خواند و می‌خندد که در زیر پوستش نبضی است،

و در پشت دنده‌هایش قلب مردم است.

قهقهه می‌زند!

و قهقهه‌اش توفنده، خشن و خروشان، قهقهه جوانی است،

نیمه عربیان، عرق ریزان، فخر می‌کند که منم

سلاخِ خوگ دنیا، انباردار گندم، بندباز شبکه خط آهن و

کارگزار حمل و نقل میهن.

ترجمه محمد رضا رفیعی

دانشجوی سال دوم رشته انگلیسی دانشگاه آزاد اصفهان واحد خوراسگان

THE HUMAN soul needs actual beauty even more than bread. The middle classes jeer at colliers, for buying pianos—but what is the piano, often as not, but a blind reaching after beauty? To the woman it is a possession and a piece of furniture and something to feel superior about. But see the elderly colliers trying to learn to play, see them listening with queer alert faces to their daughter's execution of the piano piece she has learnt for her music examination, and you will see a blind unsatisfied craving after beauty.

If the mining company, instead of building those sordid and hideous squares, then, when they had that lovely site to play with, there on the hill top; if they had put a tall column in the middle of the small market- place, and run three parts of a circle of arcade round the pleasant space, where people could stroll or sit, and with the

واقعی طبقه / کارگر معدنی
روح انسان خیلی بیشتر از غذا به زیبایی طبیعی نیاز دارد. افراد متوسط، معدنچیان ذغال سنگ را که پیانو بخرد مسخره می‌کنند. اما مگر پیانو چیست، جز کششی کورکورانه به سوی زیبایی؟ پیانو می‌خرند استهزاء میکنند. (اما) پیانو چیست؟ در بیشتر موارد غیر از یک میل ناخود آگاه به زیبایی؟

نوعی مایملک اثاث
برای زن (داشتن) پیانو یک جور مالکیت است و یک تکه میل و چیزی که به او احساس برتری دهد.
اما معدنچیان سالخورده با حالتی غریب محو اجرای قطعه‌ای می‌شوند
معدنچیان مسن را ببینید که سعی در آموختن پیانو دارند، آنها را که سر تا پا گوش، به اجرای قطعه‌ای دخترشان گرفته است. و آنگاه تمایل کورکورانه و سیراب نشده به زیبایی را خواهد دید.
که دخترانشان برای امتحان موسیقی فرا گرفته‌اند گوش میدهند؛ باید میل قوی تشنه زیبایی آنها را ببینی.

اگر شرکت مالک معدن آن زمان که آن قطعه زمین زیبای بالای تپه را در اختیار داشت، کمپانی معدن پیش از آن وقتی که آن زمینهای دوست داشتنی روی تپه را که میشد هر کاری روی آنها

به جای ساختن میدانهای دلگیر و زشت، ستونی بلند در وسط بازارچه کرد، داشتند، بجای ساختن آن چهار دیواری‌های کیف و زشت، اگر یک ستون بلند وسط زمین کوچک

برپا می‌کرد و دور تا دور آن فضای با صفا را گذرگاهی طاقدار می‌ساخت، بازار کار گذاشته بودند و سه چهارم دایره پاساژی دور فضائی با صفا، با خانه‌های زیبا در پشت آن، اگر

جایی که مردم می‌توانستند گردش کنند و بنشینند، و پشت آن خانه‌هایی زیبا بنا می‌کرد؛ خانه‌های اساسی بصورت آپارتمانهای ۵ و شش طبقه با ورودی‌های زیبا ساخته بودند، جایی که مردم

گردش کنند یا بنشینند، بسازند.

handsome houses behind! If they had made big, substantial houses, in apartments of five and six rooms, and with handsome entrances. If, above all, they had encouraged song and dancing—for the miners still sang and danced—and provided handsome space for these. If only they had encouraged some form of beauty in dress, some form of beauty in interior life—furniture, decoration. If they had given prizes for the handsomest chair or table, the loveliest scarf, the most charming room that the men or women could make! If only they had done this, there would never have been an industrial problem.

اگر مهمتر از همه، آواز و رقص را تشویق می‌کرد- آن موقع معدنچیان هنر رقص و آواز را دوست داشتند- و مکانی دلپذیر اگر از اینها گذشته کمپانی مشوق آواز و رقص معدنچیان بود و فضای زیبایی برای این کارهای هنری

برای این تفریحات فراهم می‌آورد.
ساخته بود باز میخواندند و میرقصیدند.

اگر ریبا پوشیدن و رعایت زیبایی در داخل خانه - اثاث منزل و دکوراسیون - را تشویق می‌کرد؛
اگر کمپانی فقط بعضی انواع زیبایی‌ها را در لباس و زندگی داخلی (خصوصی) - مبل و دکور تشویق

اگر برای ریباترین میز و صندلی، قشنگترین شال گردن و دلپذیرترین اطاق که مردان یا زنان می‌ساختند
میکرد؛ اگر به زیباترین صندلی یا میز و دوست داشتنی‌ترین دامن و جذاب‌ترین اطاق که زوجها میتوانند

جایزه‌ای تعیین می‌کرد، باری،
بسازند، جایزه میداد؛ اگر فقط اینکارها را کرده بود، دیگر حتی یک مشکل صنعتی وجود نداشت.

ترجمه سعید میرز

سال دوم رشته مترجمی زبان انگلیسی دانشگاه آزاد اسلامی قوچان

After qualifying as a doctor I went straight into practice in a country village. For some while no patients came, except two misguided persons, no doubt crazed by pain, who called to have their teeth extracted.

پس از کسب صلاحیت طبابت، بلافاصله کارم را در روستایی آغاز کردم.
پس از اخذ مدرک دکترای جهت کسب تجربه به یکی از روستاهای اطراف رفتم. تا مدتی بیماری
نکرد که برای کشیدن دندان اشتباهی پیش من آمدند و شک نداشتم که درد آرام و قرارشان
مراجعه نمی‌کرد، جز دو نفر خل وضع که قرار بود دندانهایشان کشیده شود و شکی نبود که از فشار ناشی از

را ربوده بود.
درد دیوانه شده‌اند.

Then one day I was asked to go at once to see Mrs D. Her husband was the captain of the fire-brigade and the owner of the village store, which supplied bacon, bootlaces, blotting-paper, ready-made clothes, groceries, sundry agricultural implements, sweets in big stoppered jars--in fact, almost everything the local inhabitants could want. His shop was also the centre for gossip and general scandal.

I knew my opportunity was come, for it lay in the power of Mr and Mrs D. to make or mar my reputation.

Entering the best parlour I found a large, pink, full-bodied woman in an arm-chair, surrounded by her family and intimate friends who were not going to miss such a treat. After a brief examination, I hurried home to make a mixture. Into a large bottle I put some liquorice powder, a generous helping of syrup of orange

روزی از من خواسته شد فوراً / خواستند / او، د. بروم. شوهر وی رئیس آتش نشانی و صاحب فروشگاه
 ده بود که گوشت نمک زده خوک، بند پوتین، کاغذ خشک کن، لباسهای حاضری، مشروبات الکلی،
 نمک سود / دوخته، خواروبار،

وسائل گوناگون کشاورزی و همچنین آب نباتهایی که در شیشه‌های بزرگ چوب پنبه‌دار نگه‌داری

می‌شدند و تقریباً تمام مایحتاج ساکنان محلی را عرضه می‌کرد. در ضمن فروشگاه او مرکزی برای غیبت و
 شایعه پراکنی بود. از آن جهت که آقا و خانم D. میتوانند نقش موثری در مشهور ساختن یا از بین بردن
 محلی / آبروی من میان مردم ده به دست آقا و خانم د. بود. / جا

حیثیم در ده داشته باشند دریافتم که فرصتی / خوبی / پیش آمده / برایم مهیا شده است. به محض ورود به بزرگترین اطاق
 زنی درشت اندام / سرخال و فرجه / او / پذیرائی، با یک زن شیک پوش و درشت اندام روبرو شدم. وی بر روی یک صندلی راحتی نشسته بود و
 که معلوم بود نمی‌خواهد از فیض چنین ملاقاتی محروم بماند،
 خانواده و دوستان صمیمی‌اش دور تا دور او را فرا گرفته بودند. خانواده و دوستانی که حاضر نبودند یک

دورش را گرفته بودند.
 چنین ملاقاتی را از دست بدهند.

پس از معاینه‌ای مختصر، با عجله به خانه رفتم تا داروئی درست کنم. داخل یک شیشه بزرگ مقداری

گرد / شربت بهار نارنج / یکی دو / بودر گیاه شیرین بیان، به اضافه مقدار زیادی شیرۀ شکوفه پرتقال و یک یا دو قاشق گلیسرین ریختم و آن

blossom, and a tablespoonful or two of glycerine, filling it up with tap-water.

Next morning I called on my patient again but found a feeling of hostility amongst the bystanders. I was soon enlightened as to the cause. It seemed that Mr D. had heard a loud noise and rushing in, had found his wife in a faint and the ceiling and walls covered with brown splashes. My bottle of medicine had blown up!

شیر
را از آب پر کردم.

رفتار خصومت آمیز

صبح روز بعد مجدداً به ملاقات بیمارم رفتم، اما با احساسات توأم با نفرت و دشمنی اطرافیان مواجه

شدم. بلافاصله علت این امر برایم روشن شد. جریان از این قرار بوده که آقای D. صدای بلندی میشنود و (با کمی بعد، رفتار

د. می شنود و می بیند که همسرش غش کرده است و شتابان درون

حالتی شتاب زده و دستپاچه به سوی اطاق می دَوَد، اما با همسرش که غش کرده بود و سقف و دیوارهایی که (سقف و دیوارها از لکه های قهوه ای رنگ پوشیده شده. از لکه های قهوه ای پوشیده شده بودند برخورد می کند.

شیشه داروی من منفجر شده بود!